

فلسفه و عرفان از منظر محمدکاظم هزارجریبی استرآبادی



علی قنبریان*

چکیده

ملا محمدکاظم هزارجریبی از دانشمندان دوره‌ی قاجار و صاحب تألیفات و ترجمه‌های بسیاری است. وی از دانشمندان امامیه بوده و در برخی از آثارش به ردّ عرفان و فلسفه پرداخته است. در مقاله‌ی پیش‌رو، پس از ارائه‌ی شرح مختصری از زندگانی و دیدگاه این دانشمند، منتخبی از رساله «فوائد لطیفه» که در ردّ عرفان و فلسفه، توسط ملا محمدکاظم هزارجریبی نوشته شده، آورده شده است. در این مقاله از روش تحقیق کتابخانه‌ای و شیوه‌ی توصیفی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: محمدکاظم هزارجریبی، عرفان، فلسفه، تصوف، رساله فوائدلطیفه.

* پژوهشگر تاریخ و
دانشجوی دکتری
دانشگاه تهران

زندگی‌نامه ملا محمد کاظم هزارجریبی

ملا محمد کاظم ابن محمد شفیع حائری هزارجریبی مازندرانی استرآبادی، از پرکارترین دانشمندان و علما در عرصه‌ی تألیف و نگارش در موضوعات متنوع دینی در قرن سیزدهم است که در کتاب‌های تراجم و زندگینامه علما و در فهرست‌نگاری‌های مربوط به آثار علمی و مکتوبات دانشمندان شیعه، نام وی به صورت مکرر ذکر شده است. وی شاگرد محمدباقر بهبهانی (۱۲۰۸ق) و علی بن محمد علی طباطبایی (۱۲۳۱ق) بوده است. ملا محمد کاظم مؤلفی پُرکار بوده و رساله‌های متعددی در موضوعات متنوع به عربی و فارسی تألیف کرده است. ایشان در کربلا بین سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ق وفات کرده است. هم‌اکنون رساله‌های مرحوم هزارجریبی در کتابخانه‌ها و مخازن نگه‌داری کتب خطی در ایران و عراق موجود می‌باشد. در گذشته نیز برخی از کتب وی در کتابخانه معروف شیخ عبدالحسین تهرانی (شیخ العراقین) وجود داشته است.

محبت به اهل بیت(س)

محمد کاظم هزارجریبی عشق و علاقه‌ی بسیاری به اهل بیت عصمت و طهارت س دارد و این امر از مکتوبات وی مشهود است. علاوه بر آن‌که در جای‌جای نوشته‌هایش اظهار ارادت عمیق بر خاندان پیامبر ص دارد بلکه برخی از تألیفاتش را با محوریت آن‌ها نگاشته



نقش مهر ملا محمد کاظم هزارجریبی استرآبادی

است؛ همچون: افضلیت ائمه از انبیاء،^۱ تحفه بقیه الله، و محک النبیین فی شأن امیرالمؤمنین ع. اظهار ارادت ایشان در نقش مهر برجای‌مانده از وی نیز نمایان است؛ در انتهای دست‌نویسی با عنوان «برهانیه کوچک» یا «البراهین الجلیه فی تفضیل آل محمد علی جمیع البریه» نقش مهر ملا محمد کاظم هزارجریبی وجود دارد. این مهر مربعشکل بوده و سجع آن چنین است: «بنده آل محمد کاظم».

دیدگاه هزارجریبی درباره عرفان و فلسفه

مرحوم هزارجریبی همان‌طور که از برخی آثارش پیداست، عرفا و فلاسفه را چندان قبول نداشته و آن‌ها را نقد می‌کند. زین‌العابدین شیروانی متوفای ۱۲۵۳ق که معاصر با هزارجریبی است، در کتاب «بستان السیاحه» به مخالفت هزارجریبی با فلسفه و عرفان اشاره کرده است: «مولانا محمد کاظم هزارجریبی که سال‌ها در کربلا مجاور و امام‌جماعت و مقتدای امت بود و خلق را بر لعن فرق ثلاثه (اخباری‌ها، عرفا، و متصوفه) ترغیب و تحریص می‌نمود، از کثرت لعن نمودن او بر طوایف ثلاثه بل اربعه که فرقه‌ی حکمای اسلام را نیز داخل نموده، به «کاظم

۱ - عنوان دیگر: «تفضیل الأئمة علی غیر جدهم من الأنبیاء».

لعتی» شهرت یافته بود. تا کسی مولانا محمدکاظم لعتی نگفتی، او را کسی نشناختی^۲... مولانا محمدکاظم هزارجریبی ساکن کربلای معلی بوده و سال‌ها در آنجا امام و مقتدای انام بوده و او را کتابی است در مذمت عرفا. در آنجا نوشته که ما بعون الله تعالی نفی ایمان از ملای روم به دلیل و برهان خواهیم نمود و بعد گفته مراد از ایمان، تصدیق به جنان و اقرار به لسان و عمل به ارکانست و این هر سه حادث و اصل عدم وجود این‌هاست تا ثابت شود وجود آن‌ها^۳.

هزارجریبی علاوه بر آن‌که در لابه‌لای آثارش عرفا و متصوفه را نقد می‌کند، بلکه برخی از آثارش را برای همین منظور نگاشته است: الف) رساله «منبه الجهال علی وصف رئیس اهلالضلال»: این رساله در بررسی اشعار و نقد حافظ شیرازی است.

ب) رساله «منبه المغرورین»: در نقد فلاسفه و نظریات آن‌ها. ت) [رساله در نقد عرفان و تصوف]: هزارجریبی رساله‌ای مختصر به فارسی در نقد عرفان و تصوف نگاشته که فاقد عنوان است. تنها نسخه‌ی خطی این رساله در کتابخانه ملی ایران به شماره ۳۲۱۴۹-۵ نگه‌داری می‌شود.

پ) «ارشاد المنصفین و الزام الملحدین»: عنوان این رساله در آثار فهرست‌نویسانی هم‌چون شیخ آقابزرگ تهرانی آمده است^۴ و خود هزارجریبی نیز در آثارش از آن یاد می‌کند.

گفت‌وگوی هزارجریبی با ملامحراب گیلانی

ظاهراً مخالفت هزارجریبی منحصر به مکتوباتش نبوده و در اجتماع آن روز کربلا نیز مخالفت و عناد خویش را علنی و آشکار می‌کرده است. در برخی از منابع حکایتی مبنی بر مناظره‌ی بین هزارجریبی و ملامحراب گیلانی نقل شده و در این روایت علاوه بر آن‌که به مخالفت افراط‌گونه و بیش‌فعال او با عرفان و فلسفه اشاره شده، سعی شده جایگاه علمی او به حدی پایین نشان داده شود که حتی مقدمات و اصطلاحات رایج فلسفه و عرفان نظری را هم نمی‌دانسته است.

محمدبن‌سلیمان تنکابنی، در قصص العلماء، به مناسبت ذکر تحصیلات پدرش (سلیمان‌بن‌محمد رفیع) در اصفهان، نوشته است: «و در آن زمان در اصفهان، ملامحراب بود که از اعظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مَغِیَّبات می‌نمود. زمانی ملامحراب به زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد؛ در بالاسر نشست و ملاکاظم نامی هزارجریبی که در علم، پایه‌ای چندان نداشت و در بالای سر پیش‌نماز بود، این دو نفر پهلوی هم نشستند. پس بعد از نماز صبح، ملامحمدکاظم، حکمای صوفیه را اسم می‌برد و هریک را یک تسبیح که صد دفعه باشد، لعن می‌نمود. پس یک تسبیح ملاصدرا را لعن کرد و یک تسبیح ملامحسن فیض را لعن کرد. پس از آن، یک تسبیح ملامحراب را لعن کرد. ملامحراب از او سؤال کرد که این شخص که او را لعن می‌کنی، کیست؟ گفت: ملامحراب اصفهانی است. ملامحراب

۲ - شیروانی. ۱۳۱۵. صص ۴۶۳-۴۶۲.

۳ - همان. صص ۴۲۰.

۴ - تهرانی. ۱۴۳۰. ج ۱۲. صص ۲۶۶-۲۶۵؛ تهرانی. ۱۴۰۳. ج ۱. صص ۵۲۲.

گفت که: چرا او را لعن می‌کنید؟ گفت: به جهت این‌که او به وحدت واجب‌الوجود قائل است! ملامحراب گفت که: الحال [که] او به وحدت واجب‌الوجود قائل است، او را لعن کن تا چنین اعتقادی پیدا نکنند!! و ملامحمدکاظم چون شنیده بود که صوفیه به وحدت وجود قائل‌اند، پس او فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب‌الوجود ننمود!.^۵

در این‌که هزارجریبی مخالفت شدیدی با عرفان و تصوّف داشته، شکّی نیست، اما حکایت مناظره‌ی هزارجریبی و ملامحراب از اساس کذب و باطل است. چطور هزارجریبی فرق بین اصطلاح بسیار مشهور و جافتاده‌ی «وحدت وجود» را با «وحدت واجب‌الوجود» نداند، درحالی‌که در کتاب‌هایش از عقل و استدلال‌ات عقلی در اثبات عقاید شیعه استفاده کرده است و شاگرد علمایی چون علامه‌ی بحرالعلوم بوده است! هم‌چنین وی در برخی از آثارش به اصطلاح مشهور عرفانی وحدت وجود اشاره کرده است و عالم و آشنای به این اصطلاحات بوده است.

آقای جويا جهانبخش در این‌باره چنین می‌گوید: «این قصه را به گمان من، بدین صورت، کسانی ساخته‌اند که به زعم خود می‌خواسته‌اند مخالفان تَفَلُّسُف و تَصَوُّف را ریشخند کنند و از برخوردهای خشک و ظاهرینانه‌ی امثال ملامحمدکاظم هزارجریبی به تنگ آمده بودند. اگر هم بهراستی، هزارجریبی، بهجای «وحدت وجود»، «وحدت واجب‌الوجود» گفته باشد به احتمال قریب به اطمینان، از مقوله‌ی سَبَقِ لسان بوده است؛ چه، مَرَد، آن اندازه هم تهیدست نمی‌نماید که میان وحدت وجود و وحدت واجب‌الوجود فرق ننهاده باشد.

به گواهی اسناد، برخی از عرفان‌گرایان برای فروکوفتن مخالفان و آزارندگان اهل طریقت خویش، از برخی واکنش‌های نااخلاقی اجتناب نمی‌کرده و احیاناً در تحقیر و تخریب سیمای این مخالفان کوتاهی نمی‌نموده‌اند!! پردازش و گزارش این قصه هم به گمان من، از همین سنخ واکنش‌ها می‌تواند بود».^۶

رساله فواید لطیفه

رساله‌ی «فواید لطیفه» در موضوع کلام و اعتقادات و به زیان فارسی تألیف شده است. در اواسط و هم‌چنین انتهای رساله، مسلک عرفان و فلسفه را نقد کرده و اشکالاتی را بر برخی از رهبران آن‌ها وارد کرده است. سه نسخه‌ی خطی از رساله معرفی شده است که عبارت‌اند از: الف) (قم - فیضیه ش: ۱۲۳۹/۶) / نسخه / ۱۲۳۷ / ۲۴ برگ / [ف: ۳-۷۲] آغاز: «... اما بعد ... این کلمات چندی است در بعضی از فواید نافع ...» انجام: «... رجوع کن به رساله منبّه المغرورین حقیر ...».^۷

ب) (قم - طبسی (امام رضاع)، ش: ۵۵۷/۵) / فایده‌ی یازدهم و بعد از آن چند سؤال و جواب / عبارات عربی نسخ معرب / قبل از ۱۲۴۶ / ۱۸ برگ / [مخ ف: ۱-۳۶۲].

پ) (قم - طبسی (امام رضاع)، ش: ۱۲۷۹/۳) / نسخه / ۱۵ ذیحجه ۱۳۰۱ / ۳۷ برگ / [مخ ف: ۱-۳۶۱].^۸

نسخه‌های ۵۵۷/۵ و ۱۲۷۹/۳ را از مسؤل کتابخانه‌ی طبسی (امام رضاع) جناب حجت‌الاسلام

۵ - «واجب‌الوجود» را که اسم خداست، به اشتباه به جای «وحدت وجود» بیان کرد!

۶ - تنکابنی. ۱۳۸۳. ص ۸۴.

۷ - جهان‌بخش. ۱۳۹۱. صص ۵۴-۵۳.

۸ - اسنادی. ۱۳۹۶. ج ۲. ص ۷۲.

۹ - درایی. ۱۳۸۹. ج ۷. ص ۱۲۱۶.

روح‌الله عباسی در فروردین ۱۳۹۵ شمسی پی‌گیری کردم؛ متأسفانه دسترسی به آن‌ها ممکن نبود؛ لذا در تصحیح رساله‌ی حاضر، از تک‌نسخه‌ی کتابخانه فیضیه به شماره‌ی ۱۳۳۹/۶ استفاده شده است.



صفحه اول نسخه خطی کتابخانه فیضیه (قم) شماره: ۱۳۳۹/۶

رساله‌ی «فوائد لطیفه» دارای ۱۲ فایده به صورت کشکول وار و غیر مرتبط است. در نسخه‌ی مورد استفاده فواید فاقد عنوان بودند.

در اثناء رساله چنین آمده است:

«... و اکنون که سال هزار و دویست و سی و شش است، قریب به هزار سال است که عرش تا ثری به برکت آنجناب بر پا است که خلق با وفور معاصی هلاک نمیگردند».

از تاریخی که نوشته شده است، دو مطلب دانسته می‌شود:

الف) رساله در سال ۱۲۳۶ ق نگاشته شده است؛

ب) مؤلف تا سال ۱۲۳۶ ق زنده بوده است. بنابراین نظریه‌ی افرادی که قائل هستند، محمد کاظم هزارجریبی قبل از ۱۲۳۶ ق وفات کرده است، مردود است.



صفحه آخر نسخه خطی کتابخانه فیضیه (قم) شماره: ۱۲۳۹/۶

بخش‌هایی از رساله فواید لطیفه

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، رساله‌ی «فواید لطیفه» شامل دوازده فایده است که در ادامه بخش‌هایی از آن مرور خواهد شد.

الف) فایده‌ی هفتم در موضوع «راه‌های رسیدن به معرفت و شناخت خدا» و نقد عرفا و فلاسفه: «بدانکه بهترین چیزها از برای مکلفین معرفت و شناختن ایشان است جناب ربّ العالمین را، که خالق و مُنعم خلائق است و صاحب اختیار و حافظ و محلّ امید مخلوقین است در دنیا و آخرت و حاجات خلق از او هر هرگز قطع نمی‌گردد و معرفت جناب باری تعالی حاصل می‌شود به دو راه. یکی به تحصیل کردن علم خداشناسی و دیگری به راه عبادت کردن او از روی اخلاص. ترک اولی باعث کفر آدمی می‌گردد و ترک دومی باعث فسق آدمی می‌گردد. اما تحصیل معرفت و زیاد کردن آن معرفت و کامل گردانیدن آن بسیار دشوار است و آن حاصل نمی‌شود مگر به مجاهده بسیار و توسّل جستن به جناب اقدس الهی و مدّتی از زمان که آدمی از همه چیز بگذرد شاید که به توفیق الهی و به برکت محمّد و آل طاهرین او^۸ آن را به مقتضای وعده جناب سبحانی که فرموده است {وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا}^{۱۰} بیابد. وجود چنین اشخاص در میان خلق مانند گوگرد احمر است. بلی ترک این مرتبه باعث نقص آدمی و فسق او می‌گردد اما او را از دین و اسلام بیرون نمی‌کند.

اما راه اول: پس شیاطین و جنّ و انس آن راه را به نحوی مغشوش کردند که اکثر خلق را از دین بیرون کردند. بعضی به سبب ترک تحصیل معرفت، از روی جهالت اعتقادات فاسده نسبت به جناب باری تعالی دادند. پس بسیاری از عوام را چنین اعتقاد هست که صانع عالم العیاذ بالله در آسمان است و بعضی را چنین گمان است که در عرش است. راه‌های فساد اعتقاد جاهلان به احصاء در نمی‌آید و بعضی دیگر که خود را جاهل نمی‌دانند و عالم می‌دانند بلکه جهل مرکّب در ایشان است. فرّق‌های مختلفه بسیارند که عدد فرّق‌های ایشان را احصا نتوان نمود. جماعت بسیاری از ایشان را، حکما و عرفا می‌دانند و ایشان خود را رؤسا و پیشوا و قطب می‌دانند و معرفت غیر خود را قبول ندارند و ایشان نیز فرّق‌های بسیارند. بعضی از ایشان انکار وجود مدبّر نمودند و بعضی دیگر از ایشان به آن اقرار نمودند و انکار معاد کردند و بعضی دیگر معاد را مانند خواب و خیال می‌دانند و منکر وجود بهشت و جهنّم گردیدند و بعضی دیگر از ایشان گفتند که جسم‌های پوسیده محال است که دیگر برگردد و گفتند که به حسب عقل اعاده معدوم محال است و بعضی دیگر بلکه اکثر ایشان وحدت وجودی‌اند برای متابعت محیی الدّین اعرابی. العیاذ بالله می‌گویند که خدا در هر چیزی هست و کیفیت آن‌ها را در رساله «مطاعن صوفیه» بیان کردم و بعضی از اکابر ایشان گفتند که کسی تا خدا را تشبیه نکند نمی‌تواند شناخت. با آنکه این خلاف عقل است مخالف صریح قرآن مجید است که حَقَّعْ شَأْنَهُ فرموده است: {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}^{۱۱}. بعضی از ایشان در کیفیت علم جناب اقدس الهی سخن گفتند و قائل شدند که خالق عالم الیعاذ بالله علم به

۱۰. عنکبوت: ۲۹/۶۹.

۱۱. شوری: ۴۲/۱۱.

جزئیات ندارد و از این راه کافر شدند و بعضی دیگر گفتند که افعال الهی معلل به اغراض نیست نعوذ بالله جائز است که کار بی فایده از او صادر گردد. این جماعت انکار حکمت الهی کردند و انکار قرآن مجید نمودند که فرمود در آیات متعدده {إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا}.^{۱۲} و جماعت دیگر از ایشان در عدالت الهی مناقشه کردند و راستی فرموده الهی را انکار کردند زیرا که خداوند عالم کافران را توعید به خلود نار نمود. بعضی از ایشان گفتند که شیطان آخر از جهنم بیرون می آید زیرا که اگر نباید لازم می آید که غضب خدا بر رحمت او غالب آید و گفتند توبه فرعون قبول شد و بعضی گفتند که اهل جهنم طبیعت سمندر به هم می رسانند آتش در ایشان تأثیر نمی کند و بعضی گفتند که آتش جهنم آخر خاموش می شود و علف جرجیر در آن سبز می شود. همه این مزخرفات خلاف عقل و آیات و اخبار است و منافی صدق و عدالت الهی است. این مزخرفاتی که شنیده ای همه این ها از رؤسای این طایفه است. اما جماعت دیگر از ناقصان که در همه زمان ها بودند اکنون در این زمان هم بسیاری و سینه های ایشان پر است از شکوک یا توهم یا تشبیه و با این، چنین می دانند که خدا را شناخته اند. و حقیر شنیده ام از بعضی از ایشان که می گویند که العیاذ بالله خدا نور است و از بعضی دیگر که گفتند خدا متحرک است و بعضی دیگر گفتند که ساکن است و از بعضی دیگر که گفتند خدا مُحاط است. از بعضی دیگر که گفتند خلق حامل خدایند و همه این سخنان کفر را که اعتقاد داشتند از ایشان شنیدیم و از آن ها کسی نمی پرسد. در دل ایشان از این گونه سخنان زندیقانه پُر است زیرا که علم و معرفت از خدا به پیغمبر و امام^۸ می رسد و از ایشان اخبار کلام و احکام خمسه رسیده است و جمع کثیری که از هر دو دست برداشته اند و خود را فارغ کرده اند و جمع قلیلی که توفیق یافته اند به پی احکام خمسه رفته اند و اکثر خلق دست از علم کلام و معرفت خداوند سبحانه و پیغمبر و امام برداشته اند خود را در غالب جهل بلکه کفر گذاشته اند اعاذنا الله و جمیع المؤمنین من مسالک الفاسدین بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین».

ب) در فایده دوازدهم از رساله فواید لطیفه در مبحث «امر به معروف و نهی از منکر» گوید: «بدان که اعظم ارکان دین امر به معروف و نهی از منکر است و از اخبار ظاهر می شود که همه عبادت [ها] در جنب امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره است در جنب دریا و وجوب این تکلیف منحصر به علما نیست بلکه هرکسی هر قدری از معروف را فهمیده است، همان مقدار بر آن کس واجب است آن را بکند، هرگاه ظن تأثیر و ظن عدم ضرر بر خود و بر مؤمنان دیگر که دو شرط عظیم اند از برای وجوب آن موجود باشد و به سبب کثرت شیوع معاصی کار به جایی رسیده است که گویا اعمال ناشایسته در میان مردم قبحی ندارد و ترک امر به معروف و نهی از منکر ثمرات فاسده لایعد و لایحصى دارد، به نحوی که افراد آن ها را احصا نمی توان کرد زیرا که کردن جمیع عبادات معروف است و کردن جمیع معاصی منکر است و افراد عبادات و معاصی را احصا نتوان نمود.

اما حقیر دو فرد آن را بیان می کنم که یکی از آن دین مردم را فاسد می کند و ایشان را کافر

می‌گرداند و دیگری ضرر به مال و جان مردم دارد. اما منکر اول، آن شیوع تصوّف است در میان خلق که گروه صوفیه پیوسته خلق را گمراه می‌کنند و از دین حق بیرون می‌برند و ضرر این طائفه از برای دین از همه کفار بدتر است زیرا که این امت، یهودی و نصرانی و سایر کفر را قبول نمی‌کنند ولیکن صوفی که از همه کافرها بدترند به طریقه ایشان داخل می‌گردند و منکر دوم که آن ضرر مال و جان مسلمانان باشد، آن ظلم ظالمان است که پیوسته مال مردم را می‌گیرند و خون ایشان را می‌ریزند و این دو منکر از همه منکرات شدیدتر و شایع‌تر است. و باعث قوت این هر دو منکر طایفه ملّایند زیرا که همه ملّاها اگر صوفیه را مذمت نمایند و اظهار بدعت ایشان کنند، مردم از بدعت ایشان دوری کنند و این جماعت ملّا فرقه‌های مختلفی‌اند. بعضی از ایشان صوفی را خوب می‌دانند و خودشان ایضاً چنین اعتقاد دارند چنان‌که ملّا عبدالرزاق لاهیجی صاحب «گوهر مراد» که شرح بر گلشن راز شیخ شبستری نوشته است [از همین قسم است]. شارح و مابین هر دو وحدت وجودی‌اند. و مثل ایشان است ملّا عبدالرزاق کاشی و امثال او که ایشان خود صوفی‌اند و اعتقاد صوفیان را دارند و امثال این اشقیاء، در این زمان نیز بسیارند.

و بعضی از ملّاها که اعتقاد ایشان را ندارند ولیکن به ایشان مایلند و ایشان را بد نمی‌دانند و هر که ایشان را بد داند او را ظاهری و قشری می‌دانند و بعضی دیگر غیرت دین ندارند و ساکت‌اند و سلامت روی را پیشه خود گردانیده‌اند و همه این طایفه‌ها معین و یاور صوفی‌اند و به جهت سکوت اکثر ایشان، این طایفه قوی می‌گردند و مردم همه به ایشان میل می‌کنند. اما منکر دوم که ظلم ظالمان باشد ایضاً ملّاها به مجلس‌های ایشان می‌روند و طعام ایشان را می‌خورند و مزاح‌گویی برای ایشان می‌کنند و ایشان را در ظلم یاری می‌کنند و رکون به ایشان می‌کنند و به این سبب ظالمان جری می‌گردند در ریختن خون مردمان و گرفتن مال ایشان. حکماء و فلاسفه در علم جناب اقدس الهی سخنان بسیار گفته‌اند. چگونه است علم الهی؟ و در این زمان نیز بعضی از مدعیان علم، دعوی می‌کنند که جناب اقدس الهی علم به جزئیات اشیا ندارد؟ ای سائل، حذر نما از این امر و داخل نشو هرگز در چیزی که خداوند سبحانه دانستن آن را از خلق نخواسته است و در اخبار وارد شده است که ساکت باشید در آن چیزهایی که خداوند عالم از آن‌ها ساکت گردیده است.

و در اخبار بسیار وارد شده است که هرگز فکر نکنید در ذات جناب اقدس الهی و کُنه صفات او که متحیر و کافر می‌گردید خصوصاً فکر کردن در صفات ذات مانند علم و قدرت و حیات که فکر در این‌ها در ذات است.

و در اخبار بسیار وارد شده است که اگر کسی گوید که الحال در علم الهی چیزی هست، که پیش از خلق عالم نبوده است آن کس کافر است. علم جناب اقدس الهی در ازل و ابد تفاوت نمی‌کند و تکلیف این فکرهای کفرآمیز از برای خلق ممنوع است بلکه تکلیف این است که اعتقاد کنند در باب علم الهی که حق تعالی به همه چیز عالم است در هیچ چیز جهل بر او روا

نیست و در باب قدرت اعتقاد کنند که حق سبحانه و تعالی بر هر چیز قادر است و هیچ گونه عجز بر او روا نیست و در باب حیات آنکه جناب اقدس الهی در طرف ازل اولی ندارد و در طرف ابد آخری ندارد یعنی همیشه بوده و هست و خواهد بود.

بدانکه حکما و آنهایی که رفتار می کنند به مسلک ایشان و اعتقاد به گفته های ایشان دارند، مثل ایشان مثل اولیست و آن قصه چنان است که جناب اقدس الهی به حضرت رسالت وحی نمود که از مشرکین مکه فرار نماید و به غار رود و حضرت امیرالمؤمنین ع را در جای خواب خود بخواباند.

حضرت به امر الهی امر کرد آنهایی که با او اسلام آوردند در آن شب کسی از خانه و منزل خود بیرون نیاید. اولی برای مخالفت آن حضرت از خانه بیرون آمد. حضرت در وقت رفتن او را دید. قدری پا را تند کرد که بگذرد شاید که او به آن حضرت ملحق نگردد. پس پای مبارک آن حضرت بر سنگی آمد و به آن سبب پای فلک پیمای آن جناب مجروح گردید. و این گروه حکما چون شنیدند که حجت های خدا و واسطه های او، خلق را منع کردند که فکر در ذات و کنه صفات الهی نکنند ایشان از برای مخالفت خدا و واسطه های او در این امور کاوش کردند و خود را کافر گردانیدند و سخنان زندیقانه، آن قدر گفتند که احصای آنها نمی توان نمود. پس جمعی در قدرت الهی سخنان گفتند بعضی از ایشان قدرت باری تعالی را تشبیه کردند به آب و آتش و حق تعالی را فاعل موجب و مضطر دانستند و گفتند که العیاذ بالله حق تعالی نمی تواند که خلق نکند، چنان که آب در جایی که ریخته شده است نمی تواند که آنجا را تر نکند و آتش در جایی که افتاده است نمی تواند که آنجا را گرم نکند یا نسوزاند. و بعضی گفتند که حق تعالی یکی است، زیاده بر یکی نمی تواند که خلق کند و گفتند که خدا غیر عقل فعال چیز دیگر خلق نکرد و به این سبب به عقول عشره قائل شده اند. بر قول اول لازم می آید که حق سبحانه و تعالی العیاذ بالله فاعل مختار نباشد و بر قول ثانی لازم آید که حق تعالی خالق همه خلق نباشد و بخشنده عطا و دهنده روزی ما سوا و مدبر اشیا و مرسل انبیا نباشد و سایر صنایعی که در عالم واقع می شود غیر افعال عباد، آنها فعل الهی نباشد و این هر دو قول بی شبهه، کفر است.

و بعضی از ایشان گفتند که اشیا مسبوق به ماده است. هیولا و صورت و افلاک را قدیم دانسته اند و بعضی در عدالت و حکمت صانع عالم سخن گفتند. پس بعضی افعال عباد را فعل خالق دانستند و بعضی افعال صانع عالم را معلل به اغراض ندانستند و به این دو قول لازم می آید العیاذ بالله اسناد سفاهت و ظلم و این هر دو قول کفر است.

ای برادر از خدا بترس من برای خیر تو می گویم و اگر بشنوی من ثواب می برم و تو از عقاب جهل خلاص خواهی شد و اگر نشنوی تو را در قبر من نخواهند گذاشت. بدانکه هر کسی که ایمان او یقینی باشد اگر افعالی از او ببینم که ظاهراً بر وفق شرع نباشد تا یقین نکنیم به بدی آن افعال، برای آن افعال محامل صحیحه قرار می دهیم و اگر یقین کنیم بر فساد آن کار

و عمل او، باید که او را منع کنیم و زجر نماییم و سعی کنیم که حدّ شرعی بر او جاری گردد و این در افعال است.

اما اقوال که آن سخنان باشد بر ما واجب است که هر سخن از کسی ببینیم یا بشنویم که در ظاهر آن سخن خلاف حقّ باشد، باید که آن کس را برای آن سخن مؤاخذه کنیم. اگر دلالت می‌کند در ظاهر بر کفر گوینده باید که آن کس را کافر بدانیم برای حفظ شریعت، چنان‌که دأب علمای ما پیوسته چنین بود و چنین است در کتاب‌های رجال که می‌گویند که فلان راوی بتری است یا ناوسی است یا فطّاحی است و یا فاسد العقیده و کافر است به محض قول نجاشی و شیخ در فهرست مثلاً. زیرا که اگر چنین نمی‌بود و قول‌های باطل مردم را تأویل می‌کردند دیگر باید کتاب «حدود» را شست و سخن رده هیچ کس را کفر ندانست و ناموس شریعت برطرف خواهد شد.

و چون این را دانستی بدانکه سخنان کفرآمیز ملای رومی در مثنوی و غیر آن و سخن‌های حافظ که همه تعریف شراب و مو و روی و عشق ایشان است و سخن‌های لغو جامی و نظامی و غیر ایشان [...] که چنین سخن‌ها گفتند، تأویل آن‌ها کردن بیرون [از دینداری] است و اگر خواهی که قبایح سخن‌ها و کفر آنها را مطلع گردی رجوع نما به رساله «منبّه الجهال» حقیر که در کفر حافظ نوشتم و رساله «الزام الملحدین» که در کفر ملای رومی و شمس تبریزی و ابراهیم ادهم و سعدی و غیر ایشان نوشتم و اگر زیاده از این‌ها را خواسته باشی رجوع کن به رساله «منبّه المغرورین» حقیر که احوال بسیاری از این اشقیا را در آن رساله ایراد نمودم و فساد طریقه فلسفه و تصوّف را در آن رساله بیان کردم.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- تهرانی، آقابزرگ (محمد محسن). ۱۴۰۳ق. الذریعه الی تصانیف الشیعه. بیروت: نشر دارالاضواء، ج سوم.
- ۳- تهرانی، آقابزرگ (محمد محسن). ۱۴۳۰ق. طبقات اعلام الشیعه. بیروت: نشر دار إحياء التراث العربی، ج اول.
- ۴- استادی، رضا. ۱۳۹۶ق. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم. قم: چاپخانه مهر.
- ۵- تنکابنی، محمد بن سلیمان. ۱۳۸۳. قصص العلما. به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و غفّت کرباسی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج اول.
- ۶- جهانبخش، جويا. ۱۳۹۱. ملامحمد کاظم هزارجریبی و دو رساله غلوستیزانهاش. در مجموعه مقالات مزدک‌نامه ۵ (یادبود پنجمین سالگرد درگذشت مهندس مزدک کیانفر). بهکوشش: پروین استخری و جمشید کیانفر. تهران: انتشارات پروین استخری، ج اول، صص ۱۱۰-۵۱.
- ۷- درایتی، مصطفی. ۱۳۸۹. فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا). تهران: نشر کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ج اول.
- ۸- شیروانی، زین‌العابدین. ۱۳۱۵، بستان‌السیاحه. تهران: نشر احمدی (چاپخانه)، ج اول.
- ۹- علی قنبریان. مصاحبه با استاد اسدالله عبدلی آشتیانی.